۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم و به [illegible]

تاریخ تولد فرزند دلبند ارجمند سعادتمند [illegible]

نور دیده ام میرزا احمد طول الله عمره

[illegible] ماه مبارک رمضان

فی سنه ۱۲۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ تولد فرزند ارجمند سعادتمند [illegible] در عصر جمعه [illegible]

نور دیده ام میرزا [illegible] طول الله [illegible]

[illegible]

۱

۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ تولد فرزند ارجمند سعادتمند [illegible]

نور دیده ام میرزا احمد طول الله عمره

[illegible] یکشنبه بیست [illegible] ماه مبارک رمضان

فی سنه ۱۳۲۸

۱

۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ تولد فرزند ارجمند سعادتمند [illegible] احمد طول الله عمره [illegible] ماه مبارک رمضان

فی سنه ۱۳۲۸

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ تولد فرزند ارجمند [illegible]

۱

در توحید باری تعالی

یارب چو برتری تو ز وصف لسان ما
پنهان شده ز شرم زبان در دهان ما
در حضرتت یقین و گمان را چو راه نیست
حیران وصف تست یقین و گمان ما

بدبد چگونه شرح دهد طول و عرض بحر
دریای وصف تو ز کجا و بیان ما
جایی بود مقام خداوندیت که هست
صد خنده عقل را ز چنین و چنان ما
تا لب بشهد ذکر تو کردیم آشنا
تلخست شهدهای جهان در دهان ما
جز بی نشانی از تو نشانی نیافتیم
بر در که تو نیست بجز این نشان ما

بر عجز ما ببخش ایا قادر رحیم
معلوم تست غایت تاب و توان ما

بخشای بر عیان و نهانم که آگهی
ای پیشت آشکار نهان و عیان ما

ظل الله از شرور بدان در پناه تست
ای درگه جلال تو دار الامان ما

در نعت سلطان انبیا مقرون و ممزوج بمدح شاه اولیا علیه افضل الصلوة

با این همه از مرتبت عالی عشق
زین پیش امید سرفرازی داریم

در مرثیه حضرت امام همام حضرت امام حسین علیه افضل الصلوات

آمد محرم وغم دل بر ملاست باز
در دهر شور زلزله کربلاست باز
اگه ز حال عالم بالا نیم ولی
دور فلک چو حلقهٔ ماتم سراست باز

شادی وخرمی همه بر یک کنار شد
دوران درد و غصه و رنج و بلاست باز
تاج مرصع از سر شاهان شدست دور
پیراهن تجمل ازین غم قباست باز
اورنگ خسروی زمیان بر کنار شد
بر جای تخت پادشهی بوریاست باز
برجان مصطفاست دگر صد هزار درد
صد گونه غم نصیب دل مرتضاست باز

خیر البشر بصد غم و درد ست زین عزا
ایام رنج و محنت خیر النساست باز
دشوار شد نفس زدن از درد این عزا
بر دل فضای جمله جهان تنگناست باز
آنکس که هیچگه خبرش از غمی نبود
در چنگ صد هزار الم مبتلاست باز
ظل الله این الم نه همین شد نصیب ما
هنگام ماتم همه ارض و سماست باز

یا رب بجانفشانی سلطان کربلا
یا رب بشاه بی پسر و سامان کربلا
یا رب بسوز سینه تفنده رسول
از سوز و داغ بی حد و پایان کربلا
یا رب باضطراب دل شاه اولیا
از درد و اضطراب عزیزان کربلا
یا رب باشک دیده خونبار فاطمه
در ماتم شهید بیابان کربلا

یارب بزهر کشتهٔ شهید بلا حسن
کو زار رسیده زهر نواز خوان کربلا

یارب بحق زین عبادا آن شه اسیر
صاحب عزای واله و حیران کربلا

یارب بآن شهان و دگر مشت غیرشان
وان قوم غرقه گشته طوفان کربلا

کز لطف جرم جمله محبانشان بخش
روزی که هست پرسش دیوان کربلا

ز اهل سما و ارض مصیبت عجب مدان
در ماتمی چنین غم و محنت عجب مدان

دوران غم ز ماه محرم رسیده است
هنگام آه و ناله و ماتم رسیده است

نزدیک شد که دود برآید ز نه فلک
بر چرخ بس که آه دمادم رسیده است

آه و فغان دل ز پی هم عجب مدار
صد درد و غم بدل ز پی هم رسیده است

گر روزگار زیر و زبر گشته دور نیست
کم نیست ماتمی که بعالم رسیده است
آل رسول را عظمتها که داده حق
درخورد آن مصیبت اعظم رسیده است
روز جزا عجب که برآرد ز خاک سر
ننگی که از یزید بر آدم رسیده است
از بحر اگرچه روی زمین حمله نم نیافت
زین واقعه زمین همه را نم رسیده است

گویا

گویا که از ملایکه ساکن حرم
آثار آب دیده بزمزم رسیده است
داریم صد جهان غم ازین ماتم و هنوز
نسبت بحال حصه ما کم رسیده است
ظل الله از مصیبت سلطان کربلا
تاب سخن نمانده ز بس غم رسیده است
ای چرخ از تو رنج و بلای عجب رسید
شرمی که فتنه تو بجای عجب رسید

واحسرتا که فتنهٔ دوران ز حد گذشت
رنج و بلای شاه شهیدان ز حد گذشت

واحسرتا که بر شه دنیا و دین حسین
بیداد اهل فتنه و طغیان ز حد گذشت

کشتی شکستگان ز جان دست شسته را
در بحر غم شکنجهٔ طوفان ز حد گذشت

لب تشنگان بادیه پر سموم را
تفسندگی سینه سوزان ز حد گذشت

طوفان

طوفان نوح خواسته دوران عجب مدار
گر موج خیز دیدهٔ گریان ز حد گذشت

در دشت کربلا ز لب تشنه حسین
لب تشنگی چشمهٔ حیوان ز حد گذشت

افغان از این عزا که غم و رنج و محنتش
چون درد زخم خوردهٔ کنعان ز حد گذشت

از بهر انتقام شهیدان کربلا
آه و فغان که مهلت دوران ز حد گذشت

ما را ز ماتم وشه دین راز دشمنان
آشفتگی حال پریشان ز حد گذشت
عجل الله ظهور ز مهدی امید دار
از کفر چون مصایب ایمان ز حد گذشت
ما کر فلک بدیدهٔ گریان نشسته ایم
عمریست در مصیبت ایمان نشسته ایم
آن دور ماتمست که از غم امان نماند
آن عهد غم که طاقت و تاب و توان نماند

آن

آن روزگار تلخ که هرچند بنگری
از شهدهای عیش بعالم نشان نماند
آشفتگی دهر ز ماتم عجب مدار
در عهد ماتمی که سر سروران نماند
عهد مصیبتی است که شاه پیمبران
بی سوز و گریه یک نفس و یکزمان نماند
دوران محنتی است که سلطان اولیا
یک لحظه خالی از الم بیکران نماند

آن صعب ماتمست که خیر النسا ازان

فارغ دمی ز نوحه واه و فغان نماند

ایام ماتمی است که شبهاش تا بروز

بی دیدهای غرقه بخون آسمان نماند

پیر و جوان دهر چو طفلان بگریه اند

لذت ز زندگانی پیر و جوان نماند

از زندگی خلق جهان در تعجبم

بعد ازچنان قضیه که جان جهان نماند

دریا ز سوز تشنه لبان تلخ و شور شد

بر تلخ و شور گشتن دریا نظر کنید

قتل امام را سبب کام کرده اند

بر آرزوی شوم و تمنا نظر کنید

ظلم یزیدیان جفاکیش بی حیا

با صد هزار لعن مهیا نظر کنید

ظل الله انچه گفت یکی از هزار نیست

باقی برین قیاس سراپا نظر کنید

از شومی یزید سگ آن خس بد فعال
ماتم مگر که کهنه نشد در هزار سال

ناکام شد امام و شدش خصم کامکار
آه و فغان ز بو العجبیهای روزگار

آل نبی بصد الم و رنج مبتلا
آل یزید خرم و خوش با صد افتخار

عالم چنان بر آل نبی تیره شد که نیست
امید روشنی مگر از آه پر شرار

آه و فغان که تشنه لبان را نمیرسد
آبی ز روزگار بجز تیغ آبدار

آه از دمی که خویش و عزیزان خویش را
مغلوب خصم دیده شه دین و خوار و زار

آه از دمی که چون شه دین خصم و دوست دید
نسبت بخصم دوست یکی بود و آن هزار

گوید اگر کسی که نبایست حرب کرد
ست آن مثل جواب که ناراست به زغا

می گفته عذر واقعهٔ کربلا یزید

خاک سیاه بر سر او باد و اعتذار

کفر صریح قوم لعین یزیدیان

در دشت کربلا بنگر چون شد آشکار

از لعن آن گروه تسلی کنید دل

ای دوستان هشت و چهار و ده و چهار

ارکان دین شکسته شد از نکبت یزید

محکم کنید دین خود از لعنت یزید

نبودی ره عشق اگر شاه راه

چو طفل الله این ره نه نمودی

ایضاً له

خصمی چو هجر بر ما بگذاشتی و رفتی

آیین و رسم یاری بگذاشتی و رفتی

چندان وفا که کردم چندان جفا که دیدم

ناکرده و ندیده انگاشتی و رفتی

تا پیشتر ز هجرت ای جنگجو بسوزم
نگاه کرم کردی از آشتی و رفتی
یا رب ز بخت و دولت امروز بر سر کیست
آن سایه کز سر ما برداشتی و رفتی
من دامن وفایت کی میگذارم از دست
گر تو وفا و یاری بگذاشتی و رفتی
چشمی که دیده رویت خود کور واست بروی
گر خاک و خون ز هجرش انباشتی و رفتی

کفتی

گفتی که از فراقم سلطان چه باک دارد
پدرد همچو خویشم پنداشتی و رفتی

رباعیات

ای درگه تو سجده گه شاه و گدا
در خورد تو توحید که دارد یارا
از امر مطاع قل هو الله احد
شد جرأت این بیان دلکش ما را

ایضاً

هرچند که حق داد عطا خواهد داد
روزی که ز نیک و بد سزا خواهد داد
در عرصه میا رانچه لئیمانه بود
کز لطف کریمانه جزا خواهد داد

ایضاً

نیشی که ز مار عشق خوردم بجگر
دروی ز فسونگر و طبیبان چه اثر

جائی که از انجا بمن این نیش رسید
انجاست مرا دوا و افسون یکسر

ایضاً

محمود چو از ایاز شد گرم نیاز
خوش روشنی یافت ازین سوز و گداز
پس فیض محبت که پس از چندین قرن
گرمست همان قصه محمود و ایاز

ایضاً

گر نور تجلی نرسید از طورم
وز فیض دم مسیح هم مهجورم
دارم ز دم علی حیات ابدی
وز نور محمدی سراپا نورم

ایضاً له

از دوست اگرچه دلنوازی داریم
وز مرحمتش عدو گدازی داریم

باان

شبه سر دو پستی دان قصه موسی و خضر
غافل از سر محبت واقف اسرار نیست
لذت خواب سحر در پیش چشمی لذتست
کز خیال یار شبها تا سحر بیدار نیست
مدعی گر دعوی دارد مسلم داشتیم
روشنش با داکه ظل الله دعوی دار نیست

ایضاً له

کار من و دل سمن بر یار راست
ما را بکسی دگر چه کار است
هر دست بدامنی است درخور
دست من و دامن نگار است
خوش انکه رسید قاصد و گفت
خوش باش که با تو یار ما راست
ما دلخوش وصل و یار سرخوش
هنگام خوشی روزگار است

ای دوست باعتماد لطفت
بی وعده مرا صد انتظار است
هرچند بچاره حد گردون
هر سو نگریم کارزار است
بر خصم مظفریم سلطان
با ما نظری زهشت و چار است

ایضا له

خوش شوای دل خوش که کارت آنکو خواهیم ساخت
یار اگر با ما نسازد ما باو خواهیم ساخت

صلح جوییهای ما چون از پی صدق و صفاست
کار صلح خویش با آن جنگجو خواهیم ساخت

از خلاف مدعی گر صدق ما ظاهر نشد
صدق خود را با خلافش روبرو خواهیم ساخت

آبروی ما اگر بر خاک راه دوست ریخت
خاک پایش دستگاه آبرو خواهیم ساخت

ناامید از خود مکن دل را پس از چندین امید
گر نسازی کار را و باری نکو خواهیم ساخت

از نیاز خویش زاهد را اگر آگه کنیم
شرمسارش از نماز و از وضو خواهیم ساخت

گفتگوی زلف او داریم سلطان در میان
زین نسیم چین جهان را مشکبو خواهیم ساخت

أیضاً له

خواهم بیار درد دلم مختصر رسد
ناگفته به سخن که ازان درد سر رسد

غافل مشو ز نالهٔ مرغ ضعیف دل
شبها که وقت نالهٔ مرغ سحر رسد

هر چند با تو کار ندارد شرار دل
لرزد دلم چو ناله او بر شرر رسد

نیک و بد از تو هر چه رسد خوش بود ولی
خوشتر بود که نیک ز بد بیشتر رسد

اغاز

اغاز چون فتنهٔ آخر زمان شدی
تا بعد ازین جهان ز توای فتنه گر رسد

ماندست بیخبر دلم از انتظار دوست
خرم دمی که بر سر من بیخبر رسد

چون آتش خلیل دلا کاش خوشیست
پروانه را چو شعله در اغوش و پر رسد

از میوهٔ بهشت کجا یاد میکنیم
زان نخل نورسیده بما گر ثمر رسد

سلطان اگرچه سوخت ز شوق نگاه تو
سویش نظر مکن که مبادا نظر رسد

ایضاً له

عجب رعنا و زیبایی چگویم
بخوبی عالم آرایی چگویم
منور از تو گردیدست چشمم
تو نور چشم بینایی چگویم

بگو

همچو ظل الله یابی شاه راهی از بهشت
گر بدانی بعد پیغمبر علی را مقتدا

در ذکر حضرات چهارده معصوم علیهم افضل الصلوة من الملک القدوس

بعد ذکر مصطفی و ذکر شاه اولیا
خوش بود ذکر ده و دو جمله خاصان خدا
حضرت خیر النسا با سرو دو عالی گوهرش
مجتبی یک را لقب دیگر شهید کربلا

بعد ازین هر دو سرو سرور امام چار مین

حضرت زین العباد آن هر دو عالم را ضیا

از پی زین العباد آن س[illegible] باقر لقب

از پی او صادق دین منبع صدق و صفا

از پی صادق امام کاظم و عالم لقب

انکه بوده صد چنین القاب خوش روی روا

از پی آن سرور هفتم امام هشتمین

کز رضای حق طلب کردن لقب گشتش رضا

٤٥٠